

نگاهی به فرایند جایگزینی معنایی در زبان فارسی

ریتا پایدار*

چکیده

در این مقاله سعی بر آن است تا به مسئله ی فرایند «جایگزینی معنایی» در واژگان زبان فارسی پرداخته شود. «جایگزینی معنایی» یکی از پرمسامدترین فرایندهای معنایی است که بر روی محور همنشینی و تحت تأثیر بافت های درون زبانی و برون زبانی عمل می کند. بررسی چگونگی تعیین معنی واحدهای واژگانی بر روی محور همنشینی پس از اعمال حذف در محدوده ی بافت زبانی و فضای بافت برون زبانی هدف بوده و چنین می نماید که از این طریق بتوان به چگونگی توزیع افزایش و کاهش معنایی [=انتقال معنایی] در سطح جایگزین ها در زبان فارسی دست یافت.

در پژوهش حاضر به دنبال اثبات این نکته خواهیم بود که از میان واژه های همنشین شده بر روی محور همنشینی، واژه یا واژه هایی تابع فرایند کاهش معنایی قرار گرفته و امکان حذف می یابند که بی نشان باشند و واژه ای تحت فرایند افزایش معنایی قرار می گیرد که عامل نشاندار کننده به حساب می آید؛ یعنی گذر معنی یک واحد زبانی که باعث کاهش معنایی واحد اول به واحد زبانی دیگر که موجب افزایش معنایی واحد دوم و یا بر عکس باشد به دلیل وجود نشاننداری یکی از این دو واحد بر روی محور همنشینی است.

مقدمه

مطالعه‌ی « معنی » اگر چه همواره در زبان شناسی جذابیت خاص خود را داشته است و به ویژه در چند دهه‌ی اخیر از اهمیت خاصی برخوردار گشته، ولی هنوز در میان زبان شناسان کمتر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. حجم مطالعاتی که در این زمینه صورت پذیرفته، در مقایسه با پژوهش‌های فراوان در زمینه‌های آوا شناسی، واج شناسی، ساخت واژه، و نحو مؤید این ادعا است.

پژوهش درباره‌ی « معنی » در میان زبان شناسان ایرانی بسیار تازگی دارد و شاید بتوان مدعی شد جدا از چند مقاله و یکی دو کتاب، پژوهشی در این بخش از زبان شناسی صورت نپذیرفته است. به همین دلیل، هر زمینه‌ای از مطالعه‌ی معنی که بخواهد مورد توجه قرار گیرد، بیشتر بکر و دست نخورده به نظر می‌رسد.

مقاله‌ی حاضر سعی بر آن دارد تا به مسئله‌ی فرایند « جایگزینی معنایی » در واژگان زبان فارسی بپردازد. برای دست یافتن به این مهم، ابتدا مروری خواهیم داشت بر مطالعاتی که تاکنون در زمینه‌ی « جایگزینی معنایی » صورت پذیرفته، سپس به معرفی « افزایش و کاهش معنایی » که مورد نظر معنی شناسان است، خواهیم پرداخت. مطلب بعدی به بحث در خصوص « جایگزینی معنایی » و چگونگی عملکرد این فرایند در سطح واژگان زبان فارسی اختصاص یافته است. در همین جا باید مشخص می‌شد که وجه افتراق « جایگزینی معنایی » از « حذف به دلیل با هم آبی مطلق » و « حذف از طریق مؤلفه‌ی معنایی » چیست؛ و در آخر به نتیجه‌گیری مطالبی پرداخته شده است که می‌توانست از مطالب پیشین استخراج شود. برای نیل به این هدف از نمونه‌ها استفاده شده تا مخاطب بسامد وقوع بالای این فرایند را در زبان فارسی دریابد.

بر این اساس، در باب اهمیت موضوع باید گفت « جایگزینی معنایی » به عنوان یکی از پربسامدترین فرایندهای معنایی که بر روی محور همنشینی و تحت تأثیر بافت‌های درون زبانی و برون زبانی عمل می‌کند، از جمله مباحثی است که در زبان فارسی مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. عدم مطالعه‌ی این فرایند سبب می‌گردد تا بحث در باره‌ی

فرایندهای معنایی، ناقص و نارسا جلوه کند. به همین دلیل به نظر می‌رسید، باید درباره‌ی این فرایند معنایی مطالعه‌ای وسیع‌تر از معرفی‌های اجمالی صورت پذیرد.

آنچه در این پژوهش مطرح شده، توصیفی از نمونه‌هایی است که از فرایند «جایگزینی معنایی» به دست آمده‌اند. نگارنده در این مطالعه از روش توصیفی - قیاسی استفاده کرده است. فرضیه‌ها یا سؤال‌های پژوهش حاضر را می‌توان در چند پرسش زیر خلاصه کرد:

الف: آیا حذف یک واحد از روی محور همنشینی برحسب انتقال معنایی صورت می‌پذیرد؟

ب: آیا دو فرایند افزایش و کاهش معنایی در تبیین عملکرد جایگزین‌ها دخالت دارند؟

پ: آیا اطلاعات اعمال شده از طریق بافت موقعیتی می‌تواند در حذف واحدهای واژگانی دخیل باشد؟

ت: آیا می‌توان به صورت منسجم به دلیل یا دلایلی توجیهی در این زمینه دست یافت؟

نگارنده برای دستیابی به نمونه‌های مورد نظر در پژوهش حاضر از ضبط ۵۰ ساعت گفتگو در سریال‌های اجتماعی و سرگرم‌کننده‌ی تلویزیون بهره گرفته است. علاوه بر این مجموعه، نگارنده از شصت زبانی خود نیز برای استخراج نمونه‌ها استفاده کرده است. در مجموع، نزدیک به ۱۰۰۰۰ جمله برای استخراج نمونه‌ها به عنوان متن پایه در نظر گرفته شده است. با توجه به نمونه‌های موجود می‌توان دریافت که «جایگزینی معنایی» بر حسب بافت‌های درون زبانی و برون زبانی قابل بررسی است.

مروری بر پیشینه‌ی مطالعات

در این بخش سعی بر آن است تا به مطالعات پژوهشگران ایرانی و غربی در زمینه‌ی انتقال معنایی و نیز فرایند جایگزینی معنایی پرداخته شود تا از این طریق بتوان به توصیف و تبیین این فرایند در سطح واژگان زبان فارسی دست یافت.

مسئله‌ی انتقال معنایی و به تبع آن، فرایند جایگزینی معنایی از مهم‌ترین عوامل ایجاد چند معنایی در زبان‌اند و به همین دلیل همواره در محدوده‌ی مطالعاتی مطرح بوده‌اند که معنی‌شناسان بر روی چند معنایی انجام داده‌اند.

می توان بر این باور بود که در میان پژوهشگران غربی نخستین کسی که به مفهوم انتقال معنایی پرداخته و آن را معرفی کرده است اولمان می باشد (← ۷ صص ۱۵۹-۱۶۱). اولمان در مطالعاتش به طرح مسئله ی چند معنایی از دو دیدگاه همزمانی و درزمانی پرداخته است . او معتقد است که یک صورت زبانی می تواند در یک مقطع زمانی از چند معنی برخوردار باشد و یا در طول زمان معانی متفاوتی بیابد. اولمان ، عوامل پیدایش چند معنایی را برشمرده و آنها را طبقه بندی می کند. از نظر وی ، « انتقال در کاربرد » ، « کاربرد ویژه » ، « هنر آفرینی » ، و « تأثیرپذیری از زبان های بیگانه » عوامل پیدایش چند معنایی اند .

لاینز (← ۵ صص ۵۵۱-۵۵۲) در مطالعاتش بر روی چند معنایی و هم معنایی بیشتر به مسئله ی تمایز میان چند معنایی و هم آوا - هم نویسی می پردازد و تنها اشاره هایی بسیار گذرا به مفهوم انتقال معنایی دارد. پالمِر (← ۹ صص ۱۱۵-۱۲۴) در مبحث مربوط به چند معنایی به نقل از اولمان از مسئله ی انتقال معنایی نام می برد . وی به چند مشکل در بررسی چند معنایی اشاره می کند . نخست این که واژه ها معمولاً به مصادیق مختلفی اشاره می کنند . به همین دلیل نمی توان با قاطعیت چند معنایی را تشخیص داد . دومین مشکل از نظر پالمِر ، کاربرد استعاری واژه هاست . سومین مشکل ، تمایز میان چند معنایی و تشابه یا هم آوا - هم نویسی [homonymy] است .

با این حال ، اگرچه پالمِر از اصطلاح « انتقال معنایی » استفاده می کند ، اما بیشتر به تفاوت میان چند معنایی و هم آوا - هم نویسی می پردازد . او دو روش سنتی را برای تمایز میان این دو ذکر می کند. ابتدا ، بررسی ریشه شناختی صورت یا صورت های مورد نظر است . اگر صورت ها از ریشه های مختلفی نشأت گرفته باشند و به مرور زمان صورت آوایی و نوشتاری واحدی یافته باشند ، مسئله ی هم آوا - هم نویسی مطرح است . اما اگر به لحاظ ریشه شناسی مشخص شود که صورت ها از ریشه ی واحدی مشتق شده اند ، مسئله ی چند معنایی مطرح است . در روش دوم ، معنی مرکزی واژه در نظر گرفته می شود . پالمِر تشخیص این معنی مرکزی را برای تمامی واژه های چند معنی امکان پذیر نمی داند .

آلن (← ۱ ص ۱۴۷) به تمایز میان چند معنایی و هم معنایی پرداخته و به تأثیر واژه های هم‌نشین بر یک واژه و ایجاد چند معنایی اشاره می کند. آلن معتقد است هر واژه ای دارای مفهوم انحصاری [unique sense] یعنی یک معنی اصلی و اولیه است. این مفهوم انحصاری سرچشمه ی معانی مختلفی است که واژه ی مورد نظر در متن های مختلف به خود می گیرد. وی در مطالعاتش از این حد فراتر نرفته و هیچ اشاره ای به افزایش یا کاهش احتمالی معنی در واژه های هم‌نشین نمی کند و کوچکترین توجهی هم به فرایند جایگزینی معنایی ندارد.

سعید (← ۶ ص ۶۴) ضمن بیان مسئله ی هم آوا - هم نویسی، چند معنایی را نیز معرفی می کند و معتقد است که چند معنایی بر حسب ارتباط معنایی موجود میان معانی یک واژه قابل تعیین است. هارفورد و هیسلی (← ۴ ص ۱۳۵) فقط به تعریف چند معنایی پرداخته و معتقدند که « وقتی یک واژه چند معنی مرتبط و بسیار نزدیک به هم داشته باشد » مسئله ی چند معنایی مطرح می گردد.

کروز (← ۳ ص ۹۷) نیز به سادگی از مسئله ی چند معنایی می گذرد و معتقد است که « واژه ای که از چند معنی برخوردار باشد »، در قالب چند معنایی مطرح می گردد.

باطنی (← ۸ ص ۱۹۶) با استفاده از دیدگاه اولمان، معنی را رابطه ای دو جانبه بین تصویر ذهنی و کلمه در نظر می گیرد. باطنی، آنگاه به مطالعه ی چند معنایی و دلایل پیدایش آن می پردازد و بر این اعتقاد است که رابطه ی بین واژه های زبان و تصویر های ذهنی همیشه از نوع یک به یک نیست. در رابطه ی چند معنایی، یک کلمه با چندین تصور ذهنی رابطه دارد. به همین دلیل، پدیده ی چند معنایی در اقتصاد زبانی نقش ارزنده ای دارد. به نظر وی، دو عامل مهم در پیدایش چند معنایی نقش دارد (← ۸ صص ۲۰۲-۲۰۳). اصلی ترین عامل پیدایش چند معنایی کاربرد واژه در مفاهیم نزدیک به هم است. باطنی تأثیر واحد های هم‌نشین در معنای یک کلمه را بدون نام بردن از اصطلاح انتقال معنایی ذکر می کند. عامل دیگر پیدایش چند معنایی استعمال تخصصی واژه است.

قنبری در پایان نامه ی خود تحت عنوان بررسی مسئله ی چند معنایی در زبان فارسی (← ۱۳) از دیدگاهی کاملاً جدید و با استفاده از مؤلفه های معنایی به مسئله ی چند معنایی

پرداخته است. وی چند معنایی را در سطوح مختلف زبان مورد بررسی قرار داده است و ثابت می‌کند که پدیده‌ی چند معنایی در سطح تکواژها، گروه‌ها و جملات زبان مطرح می‌باشد. او، اشتراک در مؤلفه‌ی معنایی را عامل تشخیص چند معنایی می‌داند.

رفیعی (← ۱۰) در پایان نامه‌ی خود تحت عنوان افزایش و کاهش معنایی در همنشینی واژه‌های زبان فارسی اذعان می‌دارد که ظاهراً هیچ واحد قاموسی زبان در بدو پیدایش از ویژگی چند معنایی برخوردار نیست و هر یک از واحدهای معنی دار زبان به هنگام همنشینی با واحدهای دیگر تحت تأثیر معنی آنها قرار گرفته و نوعی انتقال معنایی میان واحدهای یک زنجیره صورت می‌پذیرد. او همچنین پدیده انتقال معنایی را تحت عنوان فرایند کاهش و افزایش معنایی معرفی کرده و این فرایند را به شکل افزوده شدن معنی واحدهای هم‌نشین در یکی از واحدها و انتقال آن به واحدهای هم‌نشین تعریف می‌کند. اما رفیعی نیز نامی از فرایند جایگزینی معنایی نمی‌برد.

صفوی (← ۱۲) در مطالعاتش آشکارا از اصطلاح انتقال معنایی استفاده کرده و آن را مهم‌ترین عامل پیدایش چند معنایی در زبان می‌داند. او با انتقاد از مطالعات قبلی به سبب عدم توجه کافی به روابط جانشینی و همنشینی واحدهای زبان در بررسی مسئله‌ی چند معنایی چنین عنوان می‌دارد که در زبان خودکار، یعنی زبان متداول و روزمره، هیچ واژه‌ای را نمی‌توان یافت که بر حسب همنشینی با واژه‌های دیگر تغییری در معنی اش رخ نماید. زیرا در زبان خودکار، رابطه‌ی میان «دال» و «مدلول» است که معنی را می‌سازد و این رابطه، یعنی آنچه سوسور «نشانه‌ی زبانی» نامیده است، بر حسب انتخاب و ترکیب تغییر معنی می‌یابد. اما در شرایطی که سخن از «زبان علم» باشد، واژه‌ها به تک معنایی گرایش خواهند یافت. یعنی زبان در پیوستار میان مصداق جهان خارج و مدلول وابسته به نظام زبان به مصادیق نزدیکتر می‌شود. وی معتقد است که حذف واژه‌های هم‌نشین نیز می‌تواند سبب تغییر واژه‌های غیر محذوف شود. صفوی به وجود دو نوع چند معنایی قایل است. به اعتقاد او (← ۱۲ صص ۲۵۱-۲۵۳) «چند معنایی ترکیبی» وقتی مطرح است که واژه‌ای بر حسب واحدهای هم‌نشین اش معنی می‌پذیرد؛ و «چند معنایی انتخابی» که با انتخاب واژه‌ای به

جای واژه ای دیگر بر حسب نوعی تشابه حاصل می آید. این دسته از چند معنایی ها، گرایش به کاربرد نقش ادبی زبان داشته و از حوزه ی کاربرد زبان خودکار دور می شوند. صفوی بر این باور است که چند معنایی انتخابی و چند معنایی ترکیبی همواره از طریق محور همنشینی تحقق می یابند. وی علاوه بر قبول این فرض که واژه های زبان بر حسب همنشینی با یکدیگر تحت تأثیر معنی هم قرار گرفته و تغییر معنی می دهند، یک گام فراتر می رود و به مسئله ی افزایش و کاهش احتمالی معنی و وجود نوعی تراز معنایی بر روی محور همنشینی نیز اشاره می کند. او معتقد است که اگر قرار باشد بخشی از معنی یک واحد زبانی به معنی واحد زبانی دیگر انتقال یابد، یکی از این دو واحد از افزایش معنایی برخوردار شده و دیگری با کاهش معنایی مواجه خواهد شد. افزایش معنایی در یک واژه می تواند به حدی برسد که تمام معنی واژه ی همشین را به خود بگیرد. در چنین شرایطی، کاهش معنایی واژه ی همشین به حدی است که می تواند سبب حذف صورت آن واحد شود. به عبارت ساده تر، وقتی معنی یک واژه به معنی واژه های همشین منتقل می شود، حضور این واژه بر روی محور همنشینی حشو تلقی خواهد شد.

صفوی (← ۱۱ ص ۱۶۹) معتقد است واژه هایی که بر روی محور همنشینی کنار هم قرار می گیرند بر معنی یکدیگر تأثیر می گذارند و همین تأثیر متقابل می تواند سبب انتقال معنی واژه ها به هم و حذف برخی از واژه ها شود. در چنین شرایطی ممکن است که مفهوم واژه ی غیر محذوف تنها از طریق بافت موقعیتی قابل درک باشد. به نمونه ی (۱) توجه کنید:

(۱) دو تا سیاه یک زرد، لطفاً.

جمله ی (۱) به دلیل حذف مجموعه ای از واژه ها فقط از طریق بافت موقعیتی قابل درک است، زیرا تا زمانی که مشخص نشود موضوع بر سر مثلاً «رنگ نوشابه» است، درک مفهوم «سیاه» یا «زرد» برای مخاطب معلوم نیست. در چنین شرایطی «سیاه» جایگزین کل زنجیره ی «نوشابه ی گازدار به رنگ سیاه» شده است.

صفوی (← ۱۱ ص ۱۷۰) نخستین کسی است که از اصطلاح «جایگزین» بهره جسته است.

کلارک (← ۲) به جای اصطلاح «جایگزین» از اصطلاح [short hand] استفاده نموده است

که می تواند « صورت تخفیف یافته » به حساب آید . صفوی معتقد است اصطلاح « جایگزین » در زبان فارسی مطلوب تر می نماید . زیرا صورت تخفیف یافته برای اشاره به صورت های مخفف نام ها مثل « هوشی » به جای « هوشنگ » ، « فری » به جای « فریدون » و امثال آن مناسب تر به نظر می رسد . وی همچنین تاکید می کند که تنها اشکال اصطلاح « جایگزین » برای خواننده ی غیر متخصص این است که امکان دارد تصور کند که « جایگزین ها » از روی محور جانشینی به جای واژه یا واژه هایی انتخاب شده اند ، در حالی که باید خاطر نشان کرد که « جایگزین » بر روی محور همنشینی قرار دارد و با حذف واژه یا واژه هایی از جمله جایگزین یک زنجیره شامل خود و واژه یا واژه های محذوف می شود . بحث مفصل تر درباره ی جایگزین ها را به بخش « فرایند جایگزینی معنایی در زبان فارسی » موکول می کنیم .

افزایش و کاهش معنایی

با در نظر گرفتن زبان به عنوان شبکه ای از روابط که واحدهایش دستگاهی را به وجود می آورند ، باید به تأثیر متقابل این واحدها بر روی یکدیگر معتقد بود . از این دیدگاه ، واحدهای زبان به لحاظ معنایی نیز بر یکدیگر تأثیر می گذارند .

هر واحد زبانی از معنی ویژه ای برخوردار است که ارزش آن واحد را تشکیل داده و تقابل میان آن واحد و واحدهای دیگر نظام زبان را نمایان می سازد . اما هنگامی که این واحدها بر روی محور همنشینی در کنار یکدیگر قرار می گیرند ، تحت تأثیر معانی یکدیگر واقع شده و تغییراتی در معنی آنها پدید می آید . به عبارت ساده تر ، بر روی محور همنشینی ، معانی واحدها می توانند به یکدیگر منتقل شوند . منظور از انتقال معنایی [semantic shifting] گذر معنی یک واحد زبانی به واحد زبانی دیگر بر روی محور همنشینی است . این انتقال معنایی به حدی در زبان رایج است که تقریباً هیچ واژه ای را نمی توان یافت که بر روی محور همنشینی زبان خودکار دچار تغییر معنایی نشود .

صفوی (← ۱۲) یکی از شواهد وجود انتقال معنایی بر روی محور همنشینی را درک معنی یک واژه از طریق واحدهای همنشین می داند. در نمونه های (۲) تا (۴) معنی از واژه های دیگر به واژه ی « دویدن » منتقل شده است .

(۲) تمام راه را تا خانه دوید .

(۳) تمام عمر را دوید و به هیچ جا نرسید .

(۴) چشمش دنبال شیرینی می دوید .

از سوی دیگر، وی (← ۱۱) بر این باور است که حذف واژه های همنشینی می تواند سبب تغییر معنی یک واژه شود . این امر را می توان در نمونه ی (۵) دید:

(۵) مهمانی کلافه اش کرد .

این جمله از دلالت دوگانه برخوردار است . در این نمونه وجود واژه ی « رفتن » یا « دادن » بعد از واژه ی « مهمانی » می توانست این ابهام را بر طرف کند .

اگر مسئله ی انتقال معنایی واژه ها بر روی محور همنشینی را بپذیریم ، مسئله ی افزایش و کاهش معنایی نیز قابل قبول می نماید . یعنی معنی واژه ها در همنشینی با یکدیگر ثابت نمی مانند و از واژه ای به واژه ای دیگر منتقل می شوند . بنابراین افزایش و کاهش معنایی عبارتست از انتقال معنی از یک واحد واژگانی به واحد واژگانی دیگر به طوری که سبب کاهش معنایی واحد اول و افزایش معنایی واحد دوم گردد و البته عکس این حالت نیز صادق است . در واقع ، به لحاظ نظری شاید بتوان به وجود نوعی « تراز معنایی » بر روی محور همنشینی قائل شد .

افزایش و کاهش معنایی می تواند در درجات مختلفی روی دهد . به طور کلی ما هر چه به سمت « زبان علم » پیش برویم ، افزایش و کاهش معنایی در واژه های همنشینی کمتر می شود و به حداقل خود می رسد ، در حالی که در زبان خودکار یعنی همان زبان روزمره ی مردم به وفور می توان نمونه هایی از افزایش و کاهش مطلق معنایی را شاهد بود که در آن واژه ای به سبب انتقال کامل معنی اش ، حشو تلقی شده و از روی زنجیره ی کلام حذف می گردد .

با مشاهده ی افزایش و کاهش معنایی در حد صفر از یک سو و افزایش و کاهش معنایی مطلق از سوی دیگر ، می توان به لحاظ نظری به وجود سطوح بینابینی معتقد بود که در آن افزایش و کاهش معنایی به طور نسبی صورت می گیرد . نتیجه این که مسئله ی افزایش و کاهش معنایی بر روی یک طیف عمل نموده که در یک سوی این طیف ، مسئله ی افزایش و کاهش معنایی

مطلق و در سوی دیگر این طیف، مسئله‌ی عدم افزایش و کاهش معنایی مطرح است. در مورد افزایش و کاهش معنایی مطلق می‌توان از نمونه‌ی (۶) بهره گرفت و برای درک بهتر افزایش و کاهش معنایی نسبی که در میانه‌ی این پیوستار قرار می‌گیرد، می‌توان به نمونه‌ی (۷) اشاره کرد؛ نمونه‌ی (۸) به ما نشان خواهد داد که در زبان علم امکان افزایش و کاهش معنایی تا حد صفر تقلیل می‌یابد.

(۶) سیگار برای سلامتی مضر است.

(۷) کتاب را خیلی زود تمام کرد.

(۸) جمله‌های زبان در نخستین تجزیه به واحدهای سازنده‌ی تقطیع می‌شوند که تکواژ نام دارند.

در نمونه‌ی (۶) می‌بینیم که «کشیدن» تمام معنی خود را به «سیگار» انتقال داده است و به همین دلیل حضورش در جمله حشو تلقی شده و حذف می‌شود، در حالی که حذف «نوشتن» یا «خواندن» در نمونه‌ی (۷) باعث ابهام معنایی می‌شود. در نمونه‌ی (۸) هیچ یک از واحدهای سازنده قابل حذف نیست؛ زیرا انتقال معنایی در زبان علم، تا حد صفر تقلیل می‌یابد.

فرایند جایگزینی معنایی در زبان فارسی

در این بخش سعی بر آن است تا چگونگی جایگزینی واحدهای واژگانی زبان فارسی به آن گونه که در مطالعات معنایی زبان مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، معرفی شده و عملکرد این فرایند در زبان فارسی معلوم گردد. بنابراین، بررسی چگونگی تعیین معنی واحدهای واژگانی بر روی محور همنشینی پس از اعمال حذف از طریق بافت زبانی و بافت موقعیتی مورد نظر بوده تا از این طریق بتوان به چگونگی توزیع افزایش و کاهش معنایی [= انتقال معنایی] در سطح «جایگزین‌ها» در زبان فارسی دست یافت.

به طور کلی می‌توان گفت «جایگزینی» بر روی محور همنشینی به دو صورت انجام می‌پذیرد: یکی از طریق جایگزینی در محدوده‌ی بافت زبانی و دیگری جایگزینی در شرایطی که بافت موقعیتی حاکم بر این حذف است.

جایگزینی در محدوده ی بافت درون زبانی

معنی درون زبانی وقتی مطرح است که درک معنی از طریق زبان صورت پذیرد؛ یعنی به کمک واژه های زبان، معنی واژه ای را بتوانیم توضیح دهیم. در معنی درون زبانی به رابطه ی معنایی واحدهای زبان نسبت به یکدیگر در درون نظام زبان توجه می شود.

منظور از بافت درون زبانی، محیط زبانی یک واحد زبان، روابط دستوری و معنایی این واحد با دیگر واحدهای زنجیره ی گفتار یا متن می باشد. یعنی معنی جمله جدا از هر بافتی قابل تعیین است.

جایگزینی از طریق بافت زبانی [= جایگزینی درون زبانی] نیز وقتی صورت می پذیرد که واژه‌ای جایگزین واژه یا واژه های محذوف بر روی محور همنشینی گردد و درک این جایگزینی یا از طریق خود جمله یا بافت درون زبانی میسر گردد.

به نمونه های زیر که جایگزینی در خود جمله صورت می گیرد، توجه می کنیم:

(۹) [گاز] فندکش تمام شد.

(۱۰) [چرخ] ماشینم پنجر شد.

(۱۱) گواهینامه [ی رانندگی] ام گم شده.

(۱۲) این [پیچ گوشتی] چهار سو به این پیچ نمی خورد.

(۱۳) یک سیخ [کباب] برگ برایم بیاور.

(۱۴) [کشیدن] سیگار برای سلامتی مضر است.

(۱۵) [وسایل داخل] اتاق خیلی به هم ریخته.

(۱۶) لطفاً یک پرس [چلو کباب] کوبیده برایم بیاورید.

(۱۷) کارت [شناسایی] ماشین، لطفاً.

(۱۸) [هوای] این اتاق چقدر گرم است.

در نمونه های (۹) تا (۱۸) مشاهده می شود که واژه های میان دو قلاب تا آن حدی کاهش معنایی یافته اند که می توانند حذف شوند و معنی خود را به واژه ی غیر محذوف انتقال دهند

و واژه‌ی غیر محذوف نیز افزایش معنایی یافته و به عنوان واژه‌ی « جایگزین » که دارای بار مفهومی خود و واژه‌ی محذوف است، به کار می‌رود.

افزایش و کاهش معنایی در نمونه‌های (۹) تا (۱۸) در سطح جمله اتفاق افتاده است و به این ترتیب « فندک » جایگزین « گاز فندک »، « ماشین » جایگزین « چرخ ماشین »، « گواهینامه » جایگزین « گواهینامه‌ی رانندگی »، « چهارسو » جایگزین « پیچ گوشتی چهارسو »، « برگ » جایگزین « کباب برگ »، « سیگار » جایگزین « کشیدن سیگار »، « اتاق » جایگزین « وسایل داخل اتاق »، « کوبیده » جایگزین « چلوکباب کوبیده »، « کارت » جایگزین « کارت شناسایی »، و « اتاق » جایگزین « هوای اتاق » شده است.

علاوه بر جایگزینی در سطح یک جمله، جایگزینی از طریق بافت زبانی، یعنی فضای زبانی بیرون از خود جمله نیز صورت می‌پذیرد.

نمونه‌های زیر مؤید این ادعاست:

(۱۹) الف: نوشابه چی میل دارید؟

ب: دو تا زرد، لطفاً.

(۲۰) الف: چلوکباب چی می‌خورید؟

ب: دو تا کوبیده، لطفاً.

(۲۱) الف: یقه‌ی پیراهن تان چطور باشد؟

ب: کشتی بهتر است.

(۲۲) الف: کجای ماشین را بشویم؟

ب: فقط زیر را بشوی.

(۲۳) الف: قلیان چی برایتان بیاورم؟

ب: میوه‌ای، لطفاً.

(۲۴) الف: چه نوع کتابی می‌خواهید؟

ب: تاریخی.

(۲۵) الف : مدل ماشینت چیه ؟

ب : خیلی بالا نیست .

(۲۶) الف : دانشجوی ترم چندمی ؟

ب : چهارم .

(۲۷) الف : سوپ سرد میل دارید یا داغ ؟

ب : سرد ، لطفاً .

(۲۸) الف : دنبال چه جور پارچه ای هستی ؟

ب : تابستانی راه راه .

در سنت مطالعات ، چنین حالتی را حذف به قرینه ی لفظی گویند . هنگامی که در مثال (۱۹) ، گوینده سؤال می کند که « نوشابه چی میل دارید ؟ » ، شنونده در پاسخ و به تبع جمله ی گوینده ، واژه ی « نوشابه » را حذف و بار معنایی آن را به رنگ نوشابه انتقال می دهد . یعنی رنگ نوشابه ، در اینجا « زرد » ، جایگزین خود و واژه ی محذوف می گردد . در مثال (۲۰) نیز شنونده با توجه به جمله ی گوینده ، واژه ی « چلوکباب » را حذف و با انتقال بار معنایی آن به واژه ی « کوبیده » موجب افزایش معنایی آن شده و واژه ی « کوبیده » جایگزین «چلوکباب کوبیده » می شود . در مثال های (۲۱) تا (۲۸) نیز به ترتیب « کشتی » جایگزین «یقه ی کشتی » ، « زیر » جایگزین « زیر ماشین » ، « میوه ای » جایگزین « قلیان میوه ای » ، «تاریخی » جایگزین « کتاب تاریخی » ، « بالا » جایگزین «ماشین مدل بالا » ، « چهارم » جایگزین « دانشجوی ترم چهارم » ، « سرد » جایگزین « سوپ سرد » ، و « تابستانی راه راه » جایگزین « پارچه ی تابستانی راه راه » شده اند .

جایگزینی در فضای بافت برون زبانی

معنی برون زبانی وقتی مطرح است که از جهان خارج از زبان برای انتقال معنی استفاده کنیم . گاهی محیط خارج از زبان و شرایط محیطی حاکم بر گوینده و شنونده یعنی همان بافت موقعیتی در تعیین معنی جمله مؤثر است .

به دو نمونه ی زیر توجه کنید:

(۲۹) در یک نمایشگاه اتومبیل :

آن زرده مثل اینکه قشنگتره . به تو هم بیشتر می آد . فقط انگار باید کمی جلویش را تعمیر کنیم . درسته که مدلش قدیمیه ، ولی خیلی به چشم می آد .

(۳۰) در یک مزون لباس بانوان :

آن زرده مثل اینکه قشنگتره . به تو هم بیشتر می آد . فقط انگار باید کمی جلویش را تعمیر کنیم . درسته که مدلش قدیمیه ، ولی خیلی به چشم می آد .

بافت موقعیتی [=بافت برون زبانی] تمامی اشیا و اعمال پیرامون گوینده و شنونده را به هنگام تولید واحد زبانی مورد بحث ، و نیز دانش مشترک گوینده و شنونده را در بر می گیرد .

به نمونه های زیر توجه کنید :

(۳۱) یک زرد ، لطفاً .

(۳۲) برو آن دسته قرمزه را بیاور .

(۳۳) ته اش را بده به من .

(۳۴) انگار گرده قشنگ تره .

(۳۵) آنتن داری ؟

(۳۶) چهار تا کلید به من بدهید .

(۳۷) انگار رنگش رفته .

(۳۸) دیگه خمیر نداریم .

(۳۹) یک کیلو خشک بدهید .

(۴۰) لبه اش خیلی برنده است .

بر اساس آنچه در سنت مطالعات معنایی مطرح است ، چنین گفته می شود که در مثال (۳۱) واژه ی « زرد » برحسب بافت موقعیتی به عنوان عامل جایگزین برای « چیزی که زرد است » به کار می رود . مثلاً اگر بافت موقعیتی را داخل یک رستوران و در شرایط درخواست نوشابه در نظر بگیریم ، « زرد » به عنوان جایگزین برای « یک نوشابه ی زرد » به کار می رود . حال اگر بافت موقعیتی را یک مغازه ی خرازی در نظر بگیریم ، « زرد » می تواند واژه ی جایگزین

برای « زیب زرد » باشد. در نمونه ی (۳۲) تا برای شنونده از طریق بافت موقعیتی مشخص نشود که مثلاً موضوع بر سر « آچار دسته قرمز » یا « کفگیر دسته قرمز » است، درک مفهوم جایگزین ها ناممکن می نماید. اگر بافت موقعیتی را یک تعمیرگاه و در حالتی در نظر بگیریم که سرکارگر در حال تعمیر ماشین است و به شاگردش امر می کند که « بدو برو آن دسته قرمز را بیاور. »، در این صورت، « دسته قرمز » به عنوان جایگزین، جانشین « آچار دسته قرمز » می شود. یعنی واژه ی « آچار » با توجه به بافت موقعیتی کاهش معنایی مطلق یافته و بار معنایی خود را به زنجیره ی « دسته قرمز » انتقال داده و باعث افزایش معنایی آن شده است. حال اگر بافت موقعیتی را در یک آشپزخانه در نظر بگیریم که در آن سر آشپز برای پختن غذا به کفگیری نیاز دارد و به شاگردش می گوید « پیر برو آن دسته قرمز را بیاور. »، واژه ی « کفگیر » با توجه به بافت موقعیتی از روی محور همنشینی با کاهش معنایی مواجه شده و حذف می گردد و بار معنایی خود را به واژه ی جایگزین یعنی « دسته قرمز » می دهد. در نمونه ی (۳۳) نیز مفهوم جمله با توجه به بافت موقعیتی امکان پذیر است. یعنی اگر این جمله را خارج از بافت برون زبانی بیان کنیم، سؤال برانگیز خواهد بود و شنونده معنی را درک نخواهد کرد. برای این نمونه می توان بافت موقعیتی را یک مغازه ی اغذیه فروشی در نظر گرفت که دو نفر در حال خوردن ساندویچ اند و یکی به دیگری می گوید: « ته اش را بده به من. »؛ یا می توان بافت موقعیتی را در شرایطی مجسم کرد که شخصی در حال کشیدن سیگار است و دوستش به او می گوید: « ته اش را بده به من. ». در نمونه های (۳۴) تا (۴۰) نیز می توان دریافت که بافت موقعیتی تا چه اندازه در درک معنی دخیل است.

براساس آنچه گفته شد، می توان دریافت که مسئله ی جایگزینی معنایی در محدوده ی بافت زبانی و نیز محدوده ی خود جمله، و در فضای بافت برون زبانی امکان تحقق می یابد. آنچه در میان دو قلاب می آید، در اصل واحد یا واحدهایی را نشان می دهد که به هنگام حذف از روی محور همنشینی، معنی خود را به واحد همشین خود انتقال می دهند و این « انتقال معنی » سبب می شود تا معنی تازه ای از واحد غیر محذوف درک گردد. به این ترتیب شاید بتوان مدعی شد که معنی آن « واحد غیر محذوف » تغییر نمی کند؛ بلکه معنی واحد یا

واحد‌های محذوف در چنین شرایطی به آن انتقال می‌یابد. حال اگر این « انتقال معنی » از بسامد وقوع بالایی برخوردار شود، این امکان را پدید می‌آورد که آن « واحد غیر محذوف » به مرحله‌ی چند معنایی گذر کند.

حذف در جایگزینی

حال سعی بر این است تا برای این سؤال پاسخی مطلوب به دست داده شود که از میان واژه‌های هم‌نشین شده بر روی محور هم‌نشینی چه واژه یا واژه‌هایی امکان حذف می‌یابند و چه واژه‌هایی از چنین امکانی برخوردار نمی‌شوند. به عبارت ساده‌تر، باید به این مسئله پرداخت که کدام واژه یا واژه‌ها تابع فرایند کاهش معنایی قرار می‌گیرند و فرایند افزایش معنایی بر کدام واحد یا واحد‌های مجاور اعمال می‌شود.

پیش از ورود به بحث به نمونه‌های (۴۱) تا (۶۰) توجه کنید:

- (۴۱) برو [موی] سرت را آلمانی بزَن .
- (۴۲) [موتور] ماشینت روشن نمی‌شود .
- (۴۳) [باد] کولر اذیتم می‌کند .
- (۴۴) یک [قرص] آسپرین بخور .
- (۴۵) [پارچه‌ی] روسری‌ام خیلی نازک است .
- (۴۶) [نوک] سنجاق توی دستم فرو رفت . —
- (۴۷) [جشن] عروسی‌شان را می‌خواهند در یک هتل بگیرند .
- (۴۸) [جوهر] خودکارم تمام شد .
- (۴۹) [بند] کیفیت را بیانداز گردنت .
- (۵۰) فشار [خون] اش بالاست .
- (۵۱) [رنگ] ماشینش قرمز است .
- (۵۲) [کف] اتاق را سرامیک کرد .
- (۵۳) [اجاق] گاز را خاموش کن .
- (۵۴) [در] کمد را باز کن .

(۵۵) هارد [کامپیوتر] ش خراب شد .

(۵۶) رفتم یک [آمپول] پنی سیلین زدم .

(۵۷) [کلید] هواکش را بزن .

(۵۸) بالاخره مجبور شدم بروم [دانشگاه] پیام نور اسمم را بنویسم .

(۵۹) کلید را بکن توی [قفل] در تا بازش کنی .

(۶۰) [شیشه ی] عینکم تار شده .

در تمامی نمونه هایی از این دست با مسئله ی جایگزینی معنایی سر و کار داریم که در سطح یک جمله قابل بررسی است . در این نمونه ها ، جمله های قبل و یا بعد از آنها ، یعنی بافت درون زبانی و فضای حاکم بر جمله ، یعنی بافت برون زبانی ، دخالتی در افزایش یا کاهش معنایی واژه ها ندارند . با تمامی این اوصاف می بینیم که واحد یا واحدهایی به دلیل کاهش معنایی مطلق حذف شده اند . دلیل این حذف ، دست کم به اعتقاد نگارنده ی این سطور افزایش معنایی واژه یا واژه های مجاور است . به عنوان مثال ، در نمونه ی (۴۱) واژه های «سر» ، « آلمانی » و « بزن » سبب می گردند تا بتوانیم واژه ی محذوف یعنی « مو » را درک کنیم . در چنین شرایطی واژه ی « سر » در معنی « موی سر » کاربرد یافته است .

از میان واژه های هممنشین شده بر روی محور همنشینی ، واژه یا واژه هایی تابع فرایند کاهش معنایی قرار گرفته و امکان حذف می یابند که بی نشان باشند . در نمونه ی (۴۱) ، از میان دو واژه ی « مو » و « سر » واژه ی « مو » که بی نشان است کاهش معنایی یافته و حذف شده است . در اینجا واژه ی « سر » عامل نشاندار کننده ی واژه ی « مو » به حساب می آید تا « موی سر » را از صورت های دیگری مانند « موی سیبیل » ، « موی ابرو » و جز آن متمایز سازد . بنابراین چنین می نماید که از میان دو واژه ی « مو » و « سر » واژه ای تحت فرایند افزایش معنایی قرار گرفته است که عامل نشاندار کننده به حساب می آید . حال به نمونه ی (۴۲) توجه می کنیم . در این مثال نیز ، واژه های « ماشین » ، « روشن » و « شدن » باعث می گردند تا بتوانیم واژه ی محذوف یعنی « موتور » را درک کنیم . در چنین حالتی واژه ی « ماشین » در معنی « موتور ماشین » به کار رفته است . از میان دو واژه ی « موتور » و « ماشین »

واژه ای حذف شده که بی نشان است. در اینجا واژه ی « ماشین » عامل نشاندار کننده ی واژه ی « موتور » به حساب می آید تا « موتور ماشین » را از صورت های دیگری مثل « موتور چاه »، « موتور سیکلت »، « موتور کولر » و جز آن متمایز سازد. بنابراین چنین می نماید که از میان دو واژه ی «موتور» و « ماشین » واژه ای از افزایش معنایی برخوردار گردیده که عامل نشاندار کننده محسوب می گردد. در نمونه ی (۴۳) نیز واژه ی « کولر » عامل نشاندار کننده ی واژه ی « باد » به حساب می آید تا « باد کولر » را از صورتهای دیگری مانند « باد بادگیر »، « باد پنکه » و « باد سشوار » و جز آن مشخص نماید. بنابراین از میان دو واژه ی « باد » و « کولر » واژه ای کاهش معنایی یافته و حذف شده که بی نشان است. در نمونه ی (۴۴) نیز واژه ی « قرص » به عنوان عامل بی نشان تابع فرایند کاهش معنایی قرار گرفته و از روی محور همنشینی حذف شده و از طرف دیگر در جهت ایجاد تراز معنایی بر روی این محور، واژه ی « آسپرین » به عنوان عامل نشاندار از افزایش معنایی برخوردار شده است تا « قرص آسپرین » را از انواع دیگر قرص ها مثل « قرص سرماخوردگی »، « قرص استامینوفن »، « قرص دیکلوفناک » و غیره باز شناسد. در نمونه ی (۴۵) واژه های « روسری » و « نازک » سبب می گردند تا واژه ی محذوف یعنی « پارچه » را درک کنیم. در اینجا نیز واژه ی « روسری » بر روی محور همنشینی افزایش معنایی یافته و به عنوان عامل نشاندار کننده، جایگزین « پارچه ی روسری » شده و واژه ی « پارچه » به عنوان عامل بی نشان از روی محور همنشینی حذف شده است تا تراز معنایی ایجاد گردد. نمونه های (۴۶) تا (۶۰) را نیز می توان با توجه به توضیحات فوق تعریف نمود.

به طور کلی می توان گفت که از میان واژه های همشین شده بر روی محور همنشینی، آن واژه یا واژه هایی کاهش معنایی یافته و امکان حذف می یابند که بی نشان باشند و آن واژه یا واژه هایی تابع فرایند افزایش معنایی قرار می گیرند که نشاندار باشند. یعنی گذر معنی یک واحد زبانی که باعث کاهش معنایی واحد اول به واحد زبانی دیگر که موجب افزایش معنایی واحد دوم و یا بر عکس باشد به دلیل وجود نشانداری یکی از این دو واحد زبانی بر روی محور همنشینی است.

مرز افزایش و کاهش معنایی

قبل از ورود به بحث به نمونه های زیر توجه می کنیم :

(۶۱) [موی] سیبالت خیلی بلند شده است .

(۶۲) [نور] آفتاب اذیتم می کند .

(۶۳) [آب] دریا متلاطم است .

(۶۴) [آب] باران خیسش کرد .

(۶۵) [آب] رودخانه خیلی سرد است .

(۶۶) [حرارت] تا [آتش] گرمت کند .

(۶۷) [آدم] گدای سمجی بود .

در نمونه های (۶۱) تا (۶۷) حذف برحسب حضور مؤلفه ی معنایی صورت گرفته است . این گونه موارد را نمی توان « جایگزینی » نامید و با افزایش و کاهش معنایی نیز سر و کار نداریم . اگر به نمونه ی (۶۱) توجه کنیم ، در می یابیم که خود « سیبالت » یکی از مؤلفه های معنایی اش [+ مو] است ؛ « مو » را به این دلیل می توان حذف کرد که واژه ی « سیبالت » از مؤلفه ی معنایی [+ مو] برخوردار است . بنابراین وجود این مؤلفه ی معنایی در « سیبالت » باعث حذف واژه ی « مو » می شود . در نمونه ی (۶۲) نیز حذف واژه ی « نور » به دلیل حضور این مؤلفه ی معنایی در واژه ی « آفتاب » صورت گرفته است . در نمونه های (۶۳) تا (۶۵) نیز یکی از مؤلفه های معنایی « دریا » ، « باران » و « رودخانه » [+ آب] است . یعنی اگر مؤلفه ی معنایی [+ آب] را از « دریا » ، « باران » و « رودخانه » حذف کنیم ، آنچه که در ذهن گویشور زبان به عنوان « دریا » ، « باران » و « رودخانه » نقش یافته و زبان اجتماعی شده است ، معنی نمی یابد . در نمونه ی (۶۶) ، حذف « حرارت » به این دلیل است که خود مؤلفه ی معنایی « آتش » محسوب می شود . یعنی حذف برحسب حضور مؤلفه ی معنایی صورت گرفته و افزایش و کاهش معنایی در کار نبوده است . در نمونه ی (۶۷) [+ انسان] مؤلفه ی معنایی « گدا » است . یعنی اگر مؤلفه ی معنایی [+ انسان] را از « گدا » حذف کنیم ، گدا به معنی آنچه که به عنوان قرارداد در ذهن گویشور زبان قرار دارد ، مفهوم نخواهد داشت .

به طور کلی می توان گفت در مواردی که حذف بر حسب حضور مؤلفه ی معنایی صورت می پذیرد ، فرایند افزایش و کاهش معنایی و به تبع آن فرایند جایگزینی معنایی اتفاق نمی افتد . در حذف بر حسب حضور مؤلفه ی معنایی باید گفت که واژه ی غیر محذوف از نشاننداری التزامی برخوردار است . یعنی در اصل واژه ی غیر محذوف نشان یا مؤلفه ی الزامی تعیین مفهوم واژه به حساب می آید . در نمونه های (۶۱) تا (۶۷) واژه های غیر محذوف « سبیل » ، « آفتاب » ، « دریا » ، « باران » ، « رودخانه » ، « آتش » ، و « گدا » دارای نشان یا مؤلفه های الزامی [+ مو] ، [+ نور] ، [+ آب] ، [+ حرارت] ، و [+ انسان] می باشند . یعنی گفته ی صفوی (← ۱۱ ص ۱۲۴) در مورد نشاننداری التزامی که معتقد است این نوع نشاننداری به شناخت انسان از جهان خارج مربوط می باشد با نمونه های فوق اثبات و تایید می گردد .

حال به نمونه های (۶۸) تا (۷۰) توجه کنید :

(۶۸) [مو] بلونده آمد .

(۶۹) یک [کفش] پاشنه بلند خریده است .

(۷۰) روزی دو تا [نان] برشته ی خشخاشی می خورد و سیر نمی شود .

در این دسته از نمونه ها مسأله ی با هم آیی [collocation] مطلق واژه ها امکان حذف یک واژه را پدید می آورد . حذف « مو » در نمونه ی (۶۸) به خاطر این است که واژه ی « بلوند » در با هم آیی مطلق با « مو » قرار دارد ؛ یعنی ما در فارسی وقتی می توانیم صفت « بلوند » را به کار ببریم که درباره ی « مو » صحبت کنیم . در نمونه ی (۶۹) نیز « پاشنه بلند » همواره در با هم آیی مطلق با « کفش » قرار می گیرد ؛ یعنی هرگاه صحبت از « پاشنه بلند » شود ، در واقع صحبت از « کفش پاشنه بلند » است و نه چیزی دیگر . در نمونه ی (۷۰) نیز « برشته ی خشخاشی » با نان با هم آیی مطلق دارد .

نتیجه گیری

در این پژوهش ، سعی بر آن بود تا مشخص شود منظور از « جایگزینی معنایی » چیست و این فرایند چگونه عمل می کند . در همین مقاله مشخص شد که « جایگزینی معنایی » در نتیجه

افزایش و کاهش معنایی تحقق می یابد. این افزایش و کاهش معنایی بر حسب بافت درون زبانی و بافت برون زبانی امکان وقوع می یابد.

براساس آنچه گفته شد، دیدیم که «جایگزینی معنایی» در اصل بر روی محور همنشینی و با انتقال معنی واژه یا واژه هایی به واژه های مجاور صورت می پذیرد. به همین دلیل نباید «جایگزینی معنایی» را با دو فرایند دیگر یعنی «حذف به دلیل با هم آیی مطلق» و «حذف از طریق مؤلفه ی معنایی» اشتباه کرد. برای درک دقیق تر مطلب می توان مجدداً سه نمونه ی (۷۱) تا (۷۳) را با یکدیگر مقایسه کرد.

(۷۱) برو [موی] سرت را کوتاه کن.

(۷۲) به آن [مو] بلونده نگاه کن.

(۷۳) [موی] سیبیل را کوتاه کن.

در هر سه نمونه ی (۷۱) تا (۷۳) واژه ی «مو» از روی محور همنشینی حذف شده است. ولی این حذف تحت سه فرایند مختلف صورت پذیرفته و در این میان تنها نمونه ی (۷۱) را می توان حذف «مو» به دلیل اعمال فرایند «جایگزینی معنایی» دانست. در نمونه ی (۷۲) حذف «مو» به دلیل با هم آیی مطلق «مو» و «بلوند» صورت پذیرفته، و در نمونه ی (۱۱۵) «مو» به این دلیل حذف شده که واژه ی «سیبیل» از مؤلفه ی معنایی [+مو] برخوردار است.

آنچه در این پژوهش پس از مشخص ساختن چگونگی عملکرد فرایند «جایگزینی معنایی» مورد نظر بوده، تعیین تمایز این فرایند از دو فرایند فوق الذکر است که خود می توانند موضوع تازه ای برای پژوهش های بعدی تلقی شوند.

در همین مقاله ثابت شد که «واژه ی جایگزین»، یعنی آن واژه ای که با افزایش معنایی روبرو می گردد و معنی واژه یا واژه های محذوف را نیز در بردارد نسبت به واژه های محذوف «نشاندار» تلقی می شود. به عبارتی ساده تر، در همان نمونه ی (۷۱) از میان دو واژه ی «مو» و «سر»، واژه ی «سر» به عنوان «واژه ی جایگزین» انتخاب می شود؛ زیرا همین واژه است که معلوم می کند منظور از «مو» چیست یا کدام «مو» مورد نظر است.

به این ترتیب می توان نتایج حاصل از پژوهش حاضر را که درباره ی « جایگزین ها » به دست آمده است را به ترتیب زیر خلاصه کرد :

۱- در پژوهش حاضر میان « جایگزین ها » و « حذف بر حسب با هم آیی » و « حذف بر حسب وجود مولفه های معنایی » تمایز قابل شدیم تا مشخص گردد حد و مرز عملکرد افزایش و کاهش معنایی برای حذف و انتخاب واژه ی جایگزین چیست .

۲- در این مقاله به این نکته توجه شد که واژه ی نشاندار بر روی محور همنشینی به عنوان جایگزین انتخاب می شود و واژه ی بی نشان ، یا بهتر است بگوییم واحد هایی که نسبت به واژه ی جایگزین بی نشان ترند ، حذف می گردند .

۳- در نوشته ی حاضر ثابت شد که نشاندار شدن واژه ی جایگزین و نیز بی نشان تلقی کردن واژه هایی که با کاهش معنایی مواجه می شوند از طریق بافت درون زبانی [= بافت زبانی] و بافت برون زبانی [= بافت موقعیتی] صورت می پذیرد .

۴- در این مختصر معلوم شد که افزایش و کاهش معنایی چگونه می تواند در فرایند جایگزینی معنایی و پدید آمدن « جایگزین ها » نقش داشته باشد .

آنچه در این پژوهش مطرح شد اگر چه به نظر می رسد که حرکت در مسیری از پیش موجود بوده است ولی به هر حال ثابت می کند که این مسیر به شکلی منطقی انتخاب شده بوده و نیازمند انتخاب مسیر تازه ای نبوده است . در چنین شرایطی می توان ادعا کرد که اگر افزایش و کاهش معنایی به عنوان عامل اصلی در پدید آمدن جایگزین ها عمل می کند پس می توان از این فرایند در پژوهش هایی برای توجیه صریح روابط معنایی دیگری نیز بهره گرفت . برای نمونه شاید بتوان ادعا کرد که آنچه بر روی محور همنشینی از طریق واحدهای زبانی به صورت یک زنجیره پدید می آید پس از حضور بر روی این محور از شرایط معنایی نسبی برخوردار می گردد . وجود چندمعنایی در واحدهای واژگانی به هنگام حضور بر روی محور همنشینی می تواند مؤید این ادعا باشد . زمانیکه ما از واژه ای نظیر « سیگار » در خارج از زنجیره ی تحقق یافته بر روی محور همنشینی سخن می گوئیم ، با واحد واژگانی ای سر و کار داریم که چندمعنی به نظر نمی رسد ؛ در حالیکه بر اساس آنچه در این مقاله گفته شد

همین واژه بر روی محور همنشینی در شرایطی قرار می گیرد که به دلیل افزایش و کاهش معنایی به معانی متعددی دلالت خواهد کرد . به نمونه های (۷۴) تا (۷۵) توجه کنید :

(۷۴) برو یک سیگار برایم بخر .

(۷۵) یک سیگار به من بده .

(۷۶) از سیگار حسابی سرفه ام می گیرد .

در نمونه های (۷۴) تا (۷۶) شرایط معنایی خاصی برای واژه ی سیگار حاصل می آید که به نظر می رسد این واژه از چندمعنایی برخوردار شده است . حتی در نمونه ی (۷۵) بر حسب اینکه مخاطب ما کیست همین واژه می تواند در معنی « نخ سیگار » یا « پاکت سیگار » به کار رود . این همان نکته ای است که در پژوهش حاضر به صراحت معرفی گردید و ثابت شد که یک واحد واژگانی به دلیل تاثیر پذیری از فرایند افزایش معنایی به چنین شرایطی می رسد . یعنی به عبارت ساده تر، « جایگزین ها » همواره از چندمعنایی برخوردار می گردند که بر روی محور همنشینی و بر حسب بافت درون زبانی و بافت برون زبانی معنای خاصی از آنها استنباط می گردد .

کتابنامه

- 1- Allen , K. 1986 . *Linguistic Meaning* . Routledge and Kegan Paul .
- 2- Clark , E. 1974. Normal States and Evaluative Viewpoints . *Language* 50: 316-332.
- 3- Cruse , D.A. 1986 . *Lexical Semantics* . Cambridge University Press .
- 4- Horford , J.R. & Heasley , B. 1983 . *Semantics : A Coursebook* . Cambridge University Press .
- 5- Lyons , J. 1977 . *Semantics* . 2 vols . Cambridge University Press .
- 6- Saeed , J. 1997 . *Semantics* . Oxford : Blackwell .
- 7- Ulmann , S. 1962 . *An Introduction to the study of Meaning* .Oxford . Basil Blackwell .

- ۸- باطنی ، محمد رضا . ۱۳۷۳ . «هم معنایی و چند معنایی در واژه های زبان فارسی» . زبان و تفکر . تهران ، آگاه .
- ۹- پالمر ، فرانک . ۱۳۷۴ . نگاهی تازه به معنی شناسی . ترجمه ی کورش صفوی . تهران . نشر مرکز .
- ۱۰- رفیعی ، عادل . ۱۳۸۰ . افزایش و کاهش معنایی در همنشینی واژه های زبان فارسی . پایان نامه ی کارشناسی ارشد زبان شناسی . دانشگاه علامه طباطبائی .
- ۱۱- صفوی . ۱۳۷۹ . درآمدهای بر معنی شناسی . تهران . پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی . چاپ اول .
- ۱۲- _____ . ۱۳۸۰ . گفتارهایی در زبان شناسی . تهران . هرمس . چاپ اول .
- ۱۳- قنبری ، عاطفه . ۱۳۷۷ . بررسی مسئله ی چند معنایی در زبان فارسی . پایان نامه ی کارشناسی ارشد زبان شناسی . دانشگاه علامه طباطبائی .